

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

سه نظریه در رابطه با موقف عقل در موارد شبهات حکمیه بیان شد، نظریه اول نظریه
برائت بود مطلقاً، نظریه دوم احتیاط بود مطلقاً و نظریه سوم تفصیل بین موارد بود. اما
نظریه اول که برائت بود به پنج برهان عقلی برای برائت گفتیم استدلال شده. برهان اول
و دلیل اول قاعده قبح عقاب بلایان بود که مشهور اصولیون فرموده‌اند که عقل حاکم
است به این که عقاب بلایان، بلایان علی آن حکم واقعی می‌خواهد بر تخلف از آن عقاب
بشود این قبیح است و چون در موارد شبهات حکمیه بیانی از مولا فرض این است که
نیست و ما فحص کردیم و به بیانی نرسیدیم پس عقاب قبیح است، نه تنها عقاب قبیح
است اصلاً استحقاق العقابی وجود ندارد و براساس این که استحقاق نیست عقاب هم
نیست.

این مدعا مدعایی است که گفته شده امر بدیهی و ضروری است، فقط ما می‌توانیم برای
آن منبه بیاوریم و الا استدلال بر آن دیگه نمی‌شود کرد چون خودش از قضایای اولیه و
بدیهیه است در عقل عملی انسان. به این استدلال وجوهی از مناقشات فرموده شده
است. وجه اول فرمایش محقق ایروانی است که ایشان فرمودند، قبول ما قاعده قبح
عقاب بلایان را فرضاً قبول می‌کنیم اما اتکاء به این قاعده به تنها نمی‌تواند مطلوب
اصولی را اثبات بکند. اصولی می‌خواهد بگوید عقل در شبهات حکمیه می‌گوید تو مأمون
هستی، مشکلی نداری، لازم نیست احتیاط بکنی. اصولی دنبال این مطلب است و حال
این که قاعده قبح عقاب بلایان فقط می‌گوید تو عقاب نداری یا استحقاق العقاب نداری،
اما الزام هم نداری عقلاً این کار را انجام بدهی؟ لعل من الزام داشته باشم این کار را
انجام بدهم از ناحیه دیگری و آن ناحیه حکم عقل است و این که شکرراً لأنعام الله و ایادیه
علیک باید خواسته‌های او را به جا بیاوری ولی این خواسته‌ها برای شما یقینی نیست،
احتمالی است. بنابراین اگر بگوییم عقل در کنار قبح عقاب بلایان چنین حکمی هم دارد
بنابراین با نفی عقاب و حتی نفی استحقاق عقاب خیال عبد راحت نمی‌شود، می‌گوید من
از باب شکر منع باید در این مورد محتمل الوجوب را بیاورم، محتمل الحرمة را طرد
کنم. و به عبارة آخری ایشان می‌فرماید زیربنای الزام عقل به اطاعت دو چیز است: یک؛
دفع ضرر محتمل، دفع عقاب محتمل. وقتی انسان تکلیف را علم به آن پیدا کرد یا
احتمالش را دارد قهراً احتمال عقاب می‌دهد، عقل انسان، فطرت انسان، جبلت انسان
می‌گوید از عقاب آن هم عقابی که اخروی است و این قدر عظیم است یا ضرر آن هم
ضرر این چینی باید خودت را مصون بداری. این زیربنای این هست که می‌گوید برو سراغ
اطاعت. دلیل دوم و زیربنای دوم عقلی که ما را وادار می‌کند و عقل ما را وادار می‌کند
براساس آن به اطاعت شکر منع است، این که او همه نعمت‌های تو وجود تو و سایر
نعمت‌ها همه از اوست، پس باید اطاعت کنی حرف او را. به همین دو دلیل هم هست که

ما در علم کلام می‌گوییم چی؟ ملزم هستند عباد بر این که سراغ عقاید بروند، چرا ملزم هستند مردم و ما ملزم می‌کنیم آن‌ها را که سراغ عقاید بروید و بفهمید خدای متعالی هست، قیامتی هست، دینی هست، این‌ها چرا؟ یک کسی می‌گوید من چه کار به این کارها دارم می‌خواهم زندگی‌ام را بکنم، اصلاً سراغش نمی‌روم که بفهمم دینی هست، خدایی هست، معادی هست، چه کار به این کارها دارم؟ چرا می‌گوییم باید بروید؟ در علم کلام دو تا دلیل ذکر کرده؛ یکی دفع ضرر محتمل است که جلی و فطری هر کسی است. یکی هم شکر منعم است. حالا هم مرحوم ایروانی این جا حرفش این است، به شیخ اعظم و سایرین؛ محقق خراسانی که استاد ایشان است... این آقای ایروانی که می‌گوییم شاگرد محقق خراسانی صاحب کفایه است نه آقای ایروانی معاصر، دیدم بعضی دوستان این خیال را کرده بودند ولو ایشان هم له الفضل ولی این که ما داریم نقل می‌کنیم مطالبش را این جا، آن محقق ایروانی است که... مرحوم محقق ایروانی شاگرد محقق خراسانی است که حاشیه بر کفایه و مکاسب هم دارند.

ایشان در این به شیخ اعظم می‌فرماید که شما می‌گویید عقاب بلایان قبیح است ما هم قبول می‌کنیم ولی این کار شما را حل نمی‌کند، ما می‌گوییم درسته یقین داریم اصلاً عقاب نمی‌شود، یقین هم داریم استحقاق عقاب نداریم، فرض کنیم. اما آیا نباید از باب شکر منعم محتمل الوجوب را بیاوریم، محتمل الرحمة را ترک کنیم؟ شما که برای این ترسی ندارید که.

س: این قاعده در واقع الزام را برمی‌دارد.

ج: چرا؟

س: می‌گویید عقاب بلایان دیگه، یعنی بیانی نیست تا الزامی باشد.

ج: نه، تا الزام نه، تا عقابی باشد، نه این که تا الزامی باشد. الزام یک دلیل دیگه هم دارد.

س: عقاب براساس الزام دیگه، اگر بیانی بود الزام می‌آمد، اگر الزامی بود عقابی می‌آمد حالا بیانی نیست در نتیجه الزامی نیست و در نتیجه عقابی نیست.

ج: چرا؟

س: ...

ج: مگر خدمت پیامبر عرض نشد که آقا شما که مأمون هستی و تضمین شده است بهشت برای شما برای چه این قدر به خودتان زحمت بدهید؟ فرمود «أ فلا أكون عبداً شكوراً» بله اما این الزام عقلی را من دارم که باید عبد شکور باشم. پس عبد شکور بودن ربطی ندارد به این که عقابت می‌کند، یا استحقاق عقاب، نه استحقاق عقاب هم ندارد. فرض کنیم، فرض محال بکنید که بله استحقاق عقاب هم نیست. اما این مسئله آخری غیر آن مسئله.

س: این دیدگاه اخلاقی...

ج: اخلاقی نیست. قانونی است، اخلاقی نیست، این هم واقعیات است. اخلاقی به چه معناست که شما می‌فرمایید، اخلاقی یعنی چیزهایی که حسن است انجامش و ترک آن

اشکال ندارد، نه.

س: آن ارتقاء درجه پیغمبر است بر او نماز شب هم واجب است.

ج: نه عقل دارد می‌گوید، عقل‌شان دارد می‌فرماید. درسته بر او واجب شده مثل نماز ظهر که بر ما واجب است بر ایشان نماز شب هم فرض کنید واجب باشد. پس همان می‌گوید من نماز شب را چرا باید بخوانم؟ برای این که عبد شکور باشم.

س: از این می‌شود ما وجوب را استفاده کنیم و...

ج: وجوب چه را؟

س: وجوب اتیان محتمل را.

ج: وجوب عقلی یعنی لابدیه عقلیه، لابدیه عقلیه را یعنی عقل انسان، انسان را مجبور می‌کند، مضطر می‌کند، لابد می‌کند به این که انجام بدهد چرا؟ می‌خواهم عبد شکور باشم.

س: اگر ترس از عقاب داشته باشد.

ج: نه عقاب ندارد.

س: وجوب یعنی چه یعنی اگر انجام ...

ج: این وجوب فقهی است که شما می‌گویید عقاب دارد. وجوب که ... یعنی لابدیت داری از این کار.

س: وقتی وجوب می‌آید یعنی اگر نکردیم حرام است دیگه،

ج: بله معمولاً این جوری است، یعنی اگر نکردیم بله ولی آیا این الا و لابد باید این جوری باشد. مثلاً در باب لعان یا ظهار که فتوا دادند بعضی فقهاء، آقای نائینی هم ذکر فرموده که این حرامی است که عقاب ندارد. یعنی شارع فرموده من این را عقاب نمی‌کنم ولو حرام است، می‌گویم نکنید، اما اگر کردید عقاب نمی‌کنم. حالا باید انجام داد یا نه؟ می‌گویم عقاب نمی‌کند دیگه. نه آقا حرام کرده، می‌خواهد.

پس نفی العقاب تنها کفایت نمی‌کند اگر نفی عقاب باشد. حتی پا را بالاتر می‌گذاریم که اگر نفی الاستحقاق هم بود یعنی آدمی که مخالفت می‌کند استحقاق هم بگوئیم ندارد، ایشان می‌گوید باشد استحقاق هم ندارد این هم قبول، اما آیا الزام دیگری ندارد، عقل از یک راه دیگری به او فشار نمی‌آورد، وادارش نمی‌کند که بابا انفصال کن، آن راه دیگر چیست؟ می‌گوید بابا همه زندگی‌ات، هم هستی‌ات از اوست، همه نعم از اوست نباید به حرفش بروی؟ پس بنابراین لأنعمه و ایادیه باز عقل الزام می‌کند. بنابراین سببی که عقل الزام می‌کند دو چیز است: یکی دفع ضرر محتمل است و یکی شکر نعمت است. شما با این استدلالی که می‌کنید آن یکی را می‌زنید ولی این یکی را که نزدید، این یکی سر جایش است، بنابراین ما در شبهات حکمیه باید بگوئیم که چه؟ باید بگوئیم احتیاط بکن شکرماً لأنعمه. این اشکال اول که آقای ایروانی فرموده.

س: ثمره بیان که ...

ج: بیان؟

س: ...

ج: بیان بر خواسته‌اش.

س: اگر مطلق البیان بگوییم به فرمایش آقای ایروانی قبول می‌کنند؟؟ و آن وارد نیست می‌شود و اصلاً موضوع را منتفی می‌کند.

ج: چه وارد می‌شود؟

س: ... اگر منظور از بیان مطلق البیان است، اما اگر بیان واقعی بگوییم ... چون بیان واقعی ما نداریم؟؟ ناظر به حکم واقعی که نیست ناظر به حکم ظاهری است. اگر مطلق البیان بگوییم حرف ایشان وارد نیست.

ج: چرا؟

س: چون مطلق البیان اگر باشد....

ج: دارد فرض می‌کند، فرض کنیم بیانی نیست، می‌شود فرض کرد یا نه؟ شما می‌گویید حالا این بیان است، فرض کنید این بیان هم نباشد، فرض کنید بیان نیست بر او چون بیانی بر او نیست قبیح است عقاب، استحقاق هم نیست، چون استحقاق العقاب فرع بیان است و وجود البیان هم فرع استحقاق است، استحقاق که نیست آن هم نیست. یا این که شارع عفو خواسته بکند مثل باب لعان و ظهار، فرموده عقاب نمی‌کنم. ایشان می‌فرمایند... حرف ایشان این است که فرض کنید بیانی نیست و در اثر آن استحقاق نیست، عقاب هم نیست اما ما ملاک آخری سراغ داریم که کاری به این ندارد، آن ملاک آخر چیست؟ فرض کنید آن ملاک آخر ما هم بیان نمی‌شود، به فرض محال بیان نمی‌شود اما یک ملاک آخری برای الزام عقل داریم و آن شکر منعم است، شکر منعم به هیچی کار ندارد، خودش مستقل است. صرف نظر از این که ممکن است شما بگویید همین بیان هم می‌شود، نه این هم را غرض بصر می‌کنیم. می‌گوییم خود شکر منعم بما هو ملزم عقلی است که عقل به واسطه آن می‌گوید اطاعت بکن پس ولو این که این خودش بیان واقع نباشد، بیان بر واقع نیست، این مبرر العقاب است، بیان بر واقع هم نیست که مراد مولی چیست، ما چه می‌دانیم. هیچ نحوه‌ای بیان ندارد این. حالا فرضاً هم بیان هم بگویید هست این فرمایش ایشان این است، بیان اول ایشان.

س: ...

ج: همین آقای استوار همین را فرمودند جواب عرض کردم دیگه. تکرار فرمایش ایشان است.

س: این که احتیاط شکر منعم باشد اول الکلام است باید شکر هم آن چیزی باشد که خود منعم بگوید و الا ممکن است این خلاف شکر بشود اصلاً.

ج: خلاف شکر بشود؟ اگر او خواسته‌ای داشته باشد ما احتیاط کردیم یعنی این، این که

دوران بین محذورین که نیست. احتمال وجوب می‌دهید و لاغیر، شبهه وجوبیه است یا شبهه تحریمیه است نه دوران امر بین محذورین. ما فعلاً در کجا داریم صحبت می‌کنیم؟ شبهه وجوبیه و شبهه تحریمیه نه دوران امر بین محذورین. پس شما در شبهات وجوبیه احتمال فقط این می‌دهید که خواسته او وجوب باشد. در تحریمیه هم احتمال می‌دهید خواسته او فقط حرمت باشد. همین و لاغیر. در این جا اگر شما رفتید آوردید در شبهه وجوبیه و واقعاً می‌خواست شکرش را نکردید. این اعلی مقام شکر است که به احتمال خواسته هم شما اعتنا کردی و رفتی آوردی. یا به احتمال این که مبعوض او بوده اجتناب کردی و نیاوردی. این که اعظم شکر است در مقام شکر و اظهارش بیشتر است تا آن مواردی که یقین داری، این جا هم به احتمال آمدی اهتمام کردی پس در مقام شکرگزاری بالایی برآمدی.

س: مبنای شکر منعم را جزو کلام بحث کردند...

ج: هر کسی این حرف را زده اشتباه کرده، هر کسی این حرف را زده این را به آن برگردانده اشتباه کرده.

س: و الا شکر منعم استقلالاً نمی‌تواند الزام ایجاد کند.

ج: چرا نمی‌تواند؟

س: نمی‌تواند انگیزه ایجاد کند به سمت...

ج: چرا نمی‌تواند؟

س: به خاطر این که خود ضرر محتمله... دفع ضرر محتمل واجب است این مدرک قبلی است ...

ج: یک کلمه‌ای ایشان دارد...

س: ... این شکر منعم خودش یک مناط جداگانه‌ای دارد ما این منهاز از آن بیان کردیم، و الا مقام و مرجعش دوباره دفع ضرر محتمل است. ببینید دفع ضرر محتمل ما را الزام می‌کند به سمت خواسته‌های شارع و الا...

ج: ببینید یک کلمه‌ای ایشان در عبارتش دارد که البته این مطلب در کلام و جاهای دیگر هم بیان شده، ایشان با یک کلمه می‌فرماید دو تا منشأ دارد یکی اخس المنشأین است با سین، دفع ضرر محتمل بله انسان‌ها برمی‌انگیزانند ولی این پایین‌تر و پست‌ترین سبب است برای آدم‌هایی که فقط دنبال لذت و تحرز از عذاب و ناراحتی خودشان هستند اما انسان‌های راغی، برتر، آن‌هایی که از این جهات رفتند بالاتر او مولی را توجه می‌کند که احترام به، عدم هتک او، حرمت او را نگه داشتن، حالا من ضرر می‌کنم یا نمی‌کنم. آن راه اول خودنگری است و جهات خودش را انسان نگاه بکند که من می‌خواهم ضرر نکنم، من می‌خواهم ناراحتی نکنم، من خودم را می‌خواهم خلاص کنم از گرفتاری‌ها، پس آن یک نظر پایین و پستی است این که شکر منعم است می‌گوید من کاری به این‌ها ندارم، آن که امیرالمؤمنین فرمود که من خوفاً من نارك نیست، طمعاً فی جنتک نیست بل وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتک. حالا این شکر منعم همین است، منتها افراد، انسان‌های معمولی آن که بیشتر در آن‌ها اثر می‌گذارد آن امر اول است که اخس الوجهین است ولی دومی که اعلی

الوجهین است این‌ها هم وجود دارد، این هم وجود دارد.

س: الزام مراتب کمالی است.

ج: نه، برای کمال نیست برای اصل مطلب است، شکر منعم اصل مطلب است. حالا فرض کن خدای متعال فرمود من بنا ندارم عبادم را به جهنم ببرم، همان که در دعای شریف کمیل هست که «ما هکذا الظن بک» با این رحمتی که داری ببری جهنم، ولیکن علیرغم این رحمتی که دارد «اقسمت أن تملأها من...»

س: حاج آقا این مواردی که الان مطرح می‌شود ...

ج: نه، این که وجود ندارد، حالا به آن می‌خواهیم بگوییم حالا که شک کردی چه کار کن. نه این که وجود ندارد، حتی در نفس او هم هست که من باید احترام مولی را حفظ کنم، نه این که چون حفظ نکردم کتکم می‌زند، بله یکی می‌گوید چون اگر حفظ نکردم کتکم می‌زند، این داعی می‌شود که برود سراغ این کار، یکی می‌گوید من از این که کتکم می‌زند نمی‌خواهد بیایم چون خودش اهلاً للعباده است من باید شاکر نعم او باشم، حالا می‌زند یا نمی‌زند، من استحقاق دارم یا استحقاق ندارم. این در نهاد همه انسان‌ها هست.

س: این که شما می‌فرمایید اجتهاد ندارد.

ج: چرا، اولاً...

س: ...

ج: نه، این مال مقامات نیست این یک امری است که وجود دارد حالا برای دیگران ما توجه به آن‌ها می‌دهیم می‌گوییم آقای عزیز شما از آن مأمون شدی از این چه امنیتی داری، از این الزام چه جور می‌خواهی خودت را خارج کنی. دو؛ حالا حضرت عالی که دیگه جلوی عوام نیستید و از فضلا هستید و مجتهد هستید شما چی، می‌توانی عقل خودت را.... می‌گوید عقل من می‌گوید نه، حالا او توجه ندارد شما که توجه دارید چه؟ به این می‌توانید دلیل تمسک بکنید و بگویید من برائت جاری می‌کنم، برائت عقلی. می‌گویی نه آقا، حالا او که توجه ندارد، غافل است.

پس بنابراین این اشکال اول ایشان است، حالا تا فرمایش دومش را هم بگوییم چون در فهم فرمایش اول خالی از تأثیر نیست.

اشکال دومی که ایشان می‌کنند این هست که این استدلال و قاعده قبح عقاب بلایان در حقیقت استدلال به فرعی است که غمض عین از اصل آن شده، و با وجود این اصلاً نوبت به این نمی‌رسد. اگر ما را آن گفتیم، آن اصل را گفتیم دیگه بی‌نیاز از این هستیم، اگر آن اصل را نگفتیم اصلاً جای استدلال به این فرع نمی‌رسد.

توضیح مطلب:

توضیح مطلب این است که ایشان می‌فرماید صحت عقاب مال کجاست؟ یک امری بدوی و ابتدایی است؟ یا صحت عقاب و حسن عقاب مال جایی است که ما یک وظیفه‌ای داریم مسبقاً نسبت به آن بی‌اعتنایی کردیم، تخلف کردیم. اگر اصلاً ما وظیفه‌ای نداریم مسبقاً، مفروض این نیست که چیزی به گردن ماست، وظیفه‌ای به گردن ماست از ناحیه عبد،

اگر نیست برای چه بیایند عقاب بکنند، همین طور دنگ‌شان گرفته که یکی را عقاب بکنند یکی را نکنند، بی وجه؟ عقاب مصححش این است که در رتبه قبل یک درکی عقل دارد، یک حکمی عقل دارد، یک وظیفه‌ای به گردن انسان می‌گذارد، انسان نسبت به آن وظیفه وقتی بی‌اعتنایی کرد، عمل نکرد براساس آن حالا عقل می‌گوید تو استحقاق داری، چون آن وظیفه را انجام ندادی و مولی می‌تواند تو را عقاب بکند چون آن وظیفه را انجام ندادی.

پس صحبت از استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب همیشه در رتبه بعد از این است که ما در رتبه قبل بگوییم وظیفه‌ای وجود دارد یا وجود ندارد. اگر در رتبه قبل گفتیم وظیفه‌ای وجود ندارد صحبت از استحقاق عقاب چه معنا دارد. مثلاً آیا معنا دارد که ما بحث کنیم آیا اگر کسی در مباحات انجام داد یا ترک کرد استحقاق عقاب دارد یا نه؟ می‌گوییم مباح یعنی چه، چیزی، وظیفه‌ای در آن جا نیست.

پس بنابراین باتوجه به این مسأله که استحقاق عقاب و قبح عقاب بلایان این‌ها در رتبه قبل باید محاسبه کنیم الزامی از طرف عقل هست یا نیست، باید برویم آن را محاسبه کنیم. ببینیم آیا در این موارد عقل اطع دارد یا ندارد، بیاور دارد یا ندارد. اگر بگوییم شکرآللمنعم باید بیاوریم، به عقاب هنوز کاری ندارم، در رتبه قبل از استحقاق عقاب و عقاب که دیگه حرف عقاب نیست، حرف از ضرر نیست، آن جا رتبه قبلش را داریم حساب می‌کنیم. رتبه قبل را که داریم حساب می‌کنیم، قبل از عقاب و استحقاق عقاب و این حرف‌ها، آن چیزی که زمینه را برای این حرف‌ها می‌خواهد آماده کند، تشکیل بدهد. آن جا را وقتی محاسبه می‌کنیم.

س: یعنی منشأ جعل؟

ج: جعل چه؟

س: جعل حکم واقعی.

ج: نه، منشأ این که استحقاق عقاب، عبد دارد یا ندارد. یا مولی می‌تواند او را عقاب بکند یا نه. این این است که قبلش آیا عقل نسبت به مولی حرفی راجع به مولایش و اوامر و نواهی مولی دارد عقلش یا ندارد، اگر ندارد معنا ندارد که بگوید استحقاق عقاب داری یا نداری، اگر دارد بله حالا می‌تواند بگوید تو چنین چیزی را داشتی انجام ندادی پس استحقاق عقاب داری. استحقاق فرع بر این است که در رتبه قبل ما یک وظیفه عقلانی به گردن‌مان باشد. اگر وظیفه عقلانی به گردن‌مان نیست پس استحقاق دیگه معنا ندارد. حالا در رتبه قبل داریم نگاه می‌کنیم، شما باید آن جا را نگاه بکنید، ای مستدلون به قاعده قبح عقاب بلایان آمدید به فرع چسبیدید دارید حرف می‌زنید، شما باید بروید اصل را محاسبه بکنید ببینید آن جا آیا وجوب اطاعتی وجود دارد یا نه، یعنی بگویید آیا عقل اگر ما تکلیف را علم به آن پیدا نکردیم یا احتمالش را دادیم و فحص هم کردیم به آن نرسیدیم آیا این جا هم عقل الزامی دارد یا ندارد. یا فقط الزامش برای آن جایی است که ما علم به تکلیف پیدا کردیم یا اصلاً فحص نکردیم. آن جا می‌گوید آقا تو الزام داری، اما اگر نه می‌گوید الزام نداری، چه جوری است. اگر به این نتیجه رسیدیم که در صورتی که عقل می‌گوید در صورتی که احتمال تکلیف مولی را دادیم وظیفه داری که اطاعت بکنی، احتیاط بکنی، بیاوری، چرا؟ شکرآلأنعمه و ایادیه. اگر عقل چنین حرفی را می‌زند پس بنابراین گرفتاری وجود دارد و دیگه راهی برای این که شما قاعده قبح عقاب را نفی بکنید

بگویند که این جا قاعده قبح عقاب وجود دارد نافع نیست، وجود داشته باشد، چون ما یک ملزم دیگری داریم.

اگر می‌گویند عقل چنین حکمی را ندارد و می‌گوید شکر منعم در جایی لازم است که تکلیفش را بدانی و در موضوع وجوب اطاعت علم مأخوذ است، اگر این را می‌گویند پس ما در رتبه سابق اصلاً دیگه چیزی نداریم تا نوبت به قاعده قبح عقاب بلایان، بیان بشود. دیگه مستغنی می‌شویم از تمسک به قاعده قبح عقاب بلایان، چون خانه از پای‌بست ویران است، چیزی نداریم، الزامی از عقل نداریم. پس بنابراین این اشکال محقق ابروانی به قم، به مشهور اصولیون که به قاعده قبح عقاب بلایان تمسک می‌فرمایند این است که شما استدلال‌تان یک استدلال ناقص است، آمدید به یک فرع چسبیدید دارید استدلال می‌کنید، باید ذهن‌تان را ببرید و استدلال‌تان را ببرید در رتبه سابق بر این حرف. در رتبه سابق بر این حرف اگر الزام عقل به اطاعت هست آن کفایت می‌کند بر این که بگوییم احتیاط واجب است ولو قاعده قبح عقاب بلایان هم داشته باشیم و بگوییم که عقاب قبیح است و استحقاق عقاب هم داریم. باشه ولی ملزم دیگری داریم که آن وجوب اطاعت است. اگر آن وجوب اطاعت در رتبه سابق نیست اصلاً پس زمینه‌ای برای عقاب درست نمی‌شود، من کاری نکردم که بخواهند عقابم بکنند یا استحقاق عقوبت داشته باشم، مخالفتی با الزام عقلی نکردم.

س: یعنی قاعده قبح عقاب بلایان ثمره‌ای ندارد؟

ج: در این بحث ثمره‌ای ندارد.

س: در چه بحثی دارد؟

ج: فایده‌اش این است که بله شما می‌دانی از عقاب راحتی ولی عید ناپسندی هستی اگر اطاعت نکنی.

س: مرحوم امام ... فرمود که عقاب فعلی را ...

ج: بله، اگر کسی بگوید آقا تمام همّ اصولی این است که عقاب نباشد ولی جواب داد شد خدمت ایشان که نه، اگر تمام همّ اصولی بگوییم به این است که عقاب نباشد که این حرف را در ذیل آیه شریفه و ما کُنتُم مَعذِبِینَ حتی نبعث رسولاً. که گفتند اشکال کردند، عده‌ای گفتند این آیه می‌گوید ما عذاب نمی‌کنیم اما نمی‌گوید استحقاق که نیست. عده‌ای از اصولیون هم فرمودند ما هم دنبال همین هستیم. جوابش این بود که ما فقط دنبال این نیستیم، اگر استحقاق عقاب هم داریم حق نداریم که... حالا مولی لطف کرده، پس در باب ظهار و لعان هم که فرموده من عقاب نمی‌کنم بیایم انجام بدهیم با این که دارد می‌گوید حرام است.

س: ... با حق الطاعة یکی می‌شود دیگه؟

ج: بله یکی می‌شود منتها بیان‌شان فرق می‌کند حالا می‌گوییم، این هم می‌گوید حق الطاعة وجود دارد در این جا. شما ببینید حق الطاعة هست یا نیست در رتبه قبل، اگر حق الطاعة هست حالا استحقاق عقاب هم نباشد، فلان هم نباشد شما گرفتار هستید، اگر حق الطاعة نیست پس بنابراین عقاب بر چه اساس می‌خواهد بشود، دیگه نوبت این اصلاً نمی‌رسد.

س: قبلاً گفتیم ... دنبال این که عقاب را رفع بکنند شما می‌فرمایید که استحقاق عقاب را ما رفع می‌کنیم...

ج: دنبال چه هستیم؟

س: دنبال این هستیم ببینیم تکلیفش چیست، حالا ولو استحقاق عقاب هم نداشته باشد.

ج: بله، استحقاق عقاب هم نداشته باشد.

س: یک پله آمدیم بالاتر.

ج: بله، ملزم عقلی آخر باید نداشته باشد. صحبت این است که ملزم نباید داشته باشد. ما باید ببینیم عقل در این جا... ملزومی داریم از دیدگاه عقل یا نداریم، به عقاب و این‌ها فقط کار نداریم، این فرمایش محقق ایروانی قدس سره هست.

س: جریان قاعده قبح عقاب بلایان غافل از این نیستند که ما ...

ج: چطور نفی می‌شود، اشکال سر همین است که نفی نمی‌شود.

س: نفی می‌شود دیگه، چرا نفی نمی‌شود. اگر عقابی نباشد یعنی وظیفه‌ای نبوده، چون ملازمه است بین وظیفه و عقاب.

ج: چرا ملازمه است؟

س: چرا ملازمه نباشد.

ج: چرا باشد؟ شما که می‌گویید هست، چرا باشد؟ برای خاطر شکر نعمت است، برای خاطر شکرراً لأنعمه. عقاب نیست چرا؟ چون این قدر لطف دارد می‌گوید من عقاب نمی‌کنم.

س: تا وظیفه‌ای نباشد....

ج: باشد، می‌گوید عقاب نمی‌کنم مثل باب لعان، گفته عقاب نمی‌کنم.

س: نه این که نمی‌کنم،...

ج: بابا حرام کرده، آقای نائینی فرموده، در فقه فرموده‌اند یکی از جاهایی که حرمت هست ولی عقاب نیست باب لعان و ظهار است، گفتند حرام است انسان لعان انجام بدهد، ظهار کند بگوید مثلاً فرض کنید که به همسرش بگوید که ظهرك كظهر أُمی، این حرام است بگوید ولی اگر گفتی خدا فرموده به حسب این فتوا من عقاب نمی‌کنم. حرام است بگویی، از عدالت هم می‌افتی، دیگه نمی‌شود پشت سرت نماز خواند، دیگه نمی‌شود شاهد طلاق باشی، دیگه نمی‌شود قاضی باشی، دیگه نمی‌شود حاکم شرع باشی، دیگه نمی‌شود از شما تقلید کرد، بله عادل نیستی ولی عقاب نمی‌کنم.

س: ...

ج: شاذ است یعنی چه، یعنی پس تصویر دارد، کسی اشکال نکرده که آقا این غیرمعقول است. نگفتند این غیرمعقول است، فوقش گفتند از ادله چنین چیزی استفاده نمی‌شود نه این که غیرمعقول است.

پس بنابراین اشکال ثانی اشکال منهجی است در حقیقت، که شما باید این چنین استدلال بفرمایید و ایشان البته می‌فرماید که حق این است که اگر ما مثل قم فکر کنیم و علم را مقوم تکلیف ندانیم که مبنای خود ما این است، اگر براساس منهج قم بخواهیم مشی بکنیم حق این است که در موضوع الزام عقل به طاعت علم نهفته. یعنی عقل می‌گوید آن تکلیفی علم به آن دارید، اطاعت آن جا لازم است. بنابراین جایی که بیان نیست و در اثر لایبانی ما علم نداریم و علمی نداریم در آن موارد الزام عقل نداریم، چون الزام عقل نداریم قهراً دیگه استحقاق هم نداریم، عقوبت هم نداریم.

س: ...

ج: دیگه قهراً آن سالبه به انتفاء موضوع می‌شود. پس حق در استدلال آنها القوم این است که شما نیاید به قاعده قبح عقاب بلایان بچسبید، حق در استدلال این است که زیربنا را و آن قضایای ماسبق بر قاعده قبح عقاب بلایان را محاسبه بکنیم و ببینید آیا عقل تا چه مقدار الزام می‌کند بر اطاعت مولی، اگر می‌بینید عقل الزام می‌کند به آن جایی که می‌دانی باید اطاعت کنی، آن جایی که می‌دانی باید اطاعت کنی، آن جا الزام داری، آن جا که نمی‌دانی الزامی ندارد. اگر این شد پس بنابراین می‌گوییم برائت است به این بیان نه به خاطر قاعده قبح عقاب بلایان، بلکه چون موضوع لزوم اطاعت و الزام عقل بر اطاعت شد علم به تکلیف که البته این علم در آن علمی هم نهفته است، چون آن مآلش به چیست؟ به علم است. علم به تکلیف داشته، این موضوع الزام عقل است به اطاعت، این که نبود هم برائت ثابت می‌شود هم عدم استحقاق، هم عدم عقاب، سه تا در عرض هم، نه این که برائت مستند به آن قبح عقاب بلایان است، نه، برائت ما و آنها همه‌اش در عرض هم مولود این مسأله است، مولود چه مسأله‌ای است؟ مولود مسأله که موضوع اطاعت و الزام عقل عبارت است از علم به تکلیف.

س: ...

ج: بله دیگه این احاله به وجدان است کما این که حرف‌های آنها هم احاله به وجدان است. این جا ما باید وجدان‌ها را توجه به آن بکنیم، تحلیل کنیم، ببینیم که وجدان ما چه چیزی را درک می‌کند.

پس بنابراین، این فرمایش محقق ایروانی قدس سره که فی‌المقام تزریق نظر فرموده.

اشکالی هم مرحوم... اشکال بعدی که اشکال سوم در حقیقت می‌شود برای محقق یزدی صاحب عروه قدس سره هست، علی ما نُقِلَ عنه در تقریرات بحث‌شان. ایشان در حقیقت بیانی دارند که پشتوانه نظریه سوم است، همان بیانی که برای اثبات نظریه سوم دارند، همان بیان مناقشه‌ای است که به نظریه اولی می‌فرمایند که این که شما می‌فرمایید وجدان ما حکم می‌کند به قبح عقاب بلایان مطلقاً، ما وقتی به وجدان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم چنین چیزی به نحو اطلاق مدرک ما نیست، ایشان می‌فرماید شما وجدان خودتان را... ایشان دو تا منبه ذکر می‌کنند می‌فرمایند ببینید اگر شما می‌بینید در کنار مولی یک کسی ایستاده که مولی خوف دارد از او، مثلاً در کنار دست امام صادق سلام

الله علیه یک ظالمی، عدوی از اعداء آنها نشسته که حضرت خوف این را دارند که اگر مطلوبشان را الان بفرمایند به شما این می‌کشد حضرت را، یا آزار شدیدی به حضرت وارد می‌کند، یا به خودشان یا به شیعیان یا به من بهتم به علیه السلام به. در این جا احتمال می‌دهید حضرت الان این را به شما می‌خواهند بگویند فقط این مانع است. آیا عقل شما می‌گوید اگر بعداً شما نیروی انجام بدهی، امام صادق بگویند تو چه شیعه‌ای هستی، فهمیدی که من این را می‌خواهم ولی نمی‌توانم بگویم، آیا این خلاف نیست در وجدان انسان که بعد آدم حق نمی‌دهد به امام صادق که از انسان گلایه بکند که تو فهمیدی من چنین چیزی را می‌خواهم، در نفس‌ام هست، یا احتمالش را دادی، و می‌دانستی من به خاطر این ظالمی که کنارم نشسته بود نمی‌توانستم بگویم، آیا جای گلایه هست یا جای گلایه نیست؟ اگر جای گلایه نیست در وجدان شما، بگویند قاعده قبح عقاب بلایان، اما اگر این صورت وجداناً می‌گویند چرا جای گلایه است، پس معلوم می‌شود اطلاق قاعده قبح عقاب بلایان درست نیست. جایی که ما احتمال می‌دهیم مولای ما خواسته‌ای داشته باشد و این خواسته در اثر خوف از یک ظالمی و امثال این‌ها نتوانسته بیانش بکند، احتمال می‌دهیم در اثر این نتوانسته بیانش بکند، یا این که می‌فرماید... منبه دیگری که ایشان می‌فرماید، می‌فرماید اگر فرض کنید مولی یک طوماری نوشته و تمام وظایف من را در آن درج کرده، در این طومار، داده به کسی این طومار را بیاورد به دست من بدهد، اتفاقاً یک بخشی از این طومار ولو به جریانات غیراختیاری پاره شد، از ذهن رفت که احتمال می‌دهی در آن جا، آن قسمت‌هایی که از بین رفته یک خواسته‌هایی از شما داشته که این خواسته‌ها را بیان کرده، در آن طومار نوشته اما الان به دست شما که نرسیده در اثر این که آن‌ها به حریفی، به شی‌ای به امری از بین رفته. آیا این جا اگر مولی بعداً آن را عمل نکنید بیايد به شما بگوید خوش انصاف و چیزهایی هم باشد که خیلی به آن اهتمام داشته، من این‌ها را نوشته بودم حالا در راه به غیر اختیار این جوری شد، شما که احتمالش را می‌دادید شایسته نبود انجام بدهید، گله بکند؟

س: این‌ها که لابیانه نیست، این بیان کامل به ما نرسیده.

ج: حالا ببینیم بلایان هم هست یا نیست.

این جا قضاوت شما چیست؟ پس ما در کبرای قاعده قبح عقاب بلایان می‌بینیم آن جایی که احتمال خوف می‌دهیم از ناحیه مولی، یا احتمال این را می‌دهیم که در اثر امور آخر بعد البیان المولی به دست ما نرسیده، این جاها ما یا قاطع هستیم که قبیح نیست عقاب و استحقاق وجود دارد یا لااقل دست کم بگیریم شک داریم این جا قبیح است یا قبیح نیست. چون این چینی است پس بنابراین اطلاق حرف شما... بله آن جایی که می‌دانیم هیچ مانعی نبوده در ناحیه مولی، خوفی چیزی نداشته، هیچ چیزی هم مانع نشده و مولی نگفته، بله آن جا قبول داریم، حالا بیايد یقه ما را بگیرد می‌گوییم چرا نگفتی، نه خوفی داشتی، نه چیزی داشتی، نه مانع خارجی، نه مانع داخلی، هیچی نبوده، آن جا قبول داریم عقاب قبیح است، استحقاق نیست. اما آن جایی که یک مانع این چینی برای مولی بوده یا یک حوادث این چینی بوده آن جا قبول نداریم. یا حتماً حکم می‌کنیم به این که عقاب قبیح نیست و یا لااقل این است که شک داریم این جاها قبیح است یا قبیح نیست و این از نظر کبری. از نظر صغری هم می‌فرماید اتفاقاً فقه ما همین است. برای این که ما یقین داریم بسیاری از امور از بین رفته، مثل همان طوماری است که بخشی از آن از بین رفته، بسیاری از روایات، مطالبی که گفته شده از بین رفته، این مدینه العلم صدوق است، از

بین رفته. این همه کتب اصول اربعة مائة داشتیم از بین رفته، پس این می‌شود مثل همان طومار. و می‌دانیم بسیاری از ائمه ما علیهم السلام، شخص رسول خدا(ص) در زمان ایشان تقیه نبوده، اما ائمه علیهم السلام همه گرفتار تقیه بودند، خوف داشتند. پس بنابراین فقیه وقتی در شبهه حکمیه شک می‌کند این واجب هست یا حرام هست، اینجا احتمال می‌دهد که الان این وجوب را خدا داشته باشد ولی خوفی و تقیه‌ای باعث شده گفته نشود، یا گفته شده است و در همین کتبی است که از بین رفته مثل آن طوماری است که پاره شده و ما گفتیم در این موارد یا جازم هستیم به عدم قبح، یا شک داریم قبح است یا قبح نیست. پس به این دلیل نمی‌توانیم تمسک... همین می‌شود دلیل نظریه سوم که تفصیل داد. همین چیزی که مناقشه فرمایش اول است در حقیقت استدلال برای نظریه سوم است.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.